

## خاورمیانه، بلوک بندی های جدید و موقعیت رژیم ایران

شرایط روز خاورمیانه، شکل گیری ائتلاف های جدید، چرخش در استراتژی منطقه ای رژیم ها، نقش مسلط چین و روسیه در طراحی بلوک بندی ها و تغییرات ژئواستراتژیک در سیاست خارجی کشورها و در یک کلام تغییر در موازنه قوای منطقه ای، بانگ می زند که وضعیت حاضر باردار پاره ای حوادث و رخدادها خواهد بود. وضعیتی که در ماههای آتی پیچیده تر هم خواهد شد. شناخت درست از زمینه ها و علل این جابجایی ها و چشم انداز تغییر در معادلات منطقه ای و جهانی بدون رجوع به زیربنای حیات مادی جوامع و جهان، فاز انحطاط آمیز روز سرمایه داری، چالش ها و بحران های درونی و تشدید شونده آن، مدفون نمودن واقعیت ها در زیر آوارهای گمراهه آفرینی و تحریف پردازی خواهد بود. قرن ها از تسلط شیوه تولید سرمایه داری بر سراسر جهان تا امروز می گذرد. هیچ نقطه ای از دنیا نیست که مناسبات درون آن بر رابطه ای سواي رابطه اجتماعی مبتنی بر ارزش افزایی و تولید سرمایه استوار باشد. مرادوات میان رژیم ها، تغییر در آرایش قوای آنها در مقابل یکدیگر، ارتقاء و افول موقعیت آنها در سلسله مراتب قدرت منطقه ای و جهانی و حدود گسترش و توسعه مرزهای مالکیت و قدرت آنها، ریشه در سرمایه و چگونگی چالش بحران های آن از یک سو و آرایش قوای طبقاتی کارگران و نحوه رویارویی آنها با سرمایه و رژیم های پاسدار آن دارد. موضوعی که عدم شناخت واقعی آن، بارآور عظیم ترین مخاطرات و شکست ها و نقد ریشه جو، مادی، رادیکال و مارکسی آن، چراغ راه و عصای دست طبقه کارگر خاورمیانه و جهان بوده و خواهد بود. در این نوشته تا جایی که ظرفیت آن اجازه دهد به علل و ریشه های تحولات روز خاورمیانه و آرایش قوای جدید قطب ها خواهیم پرداخت. تحولاتی که بدون شناخت از موقعیت روز قطب غربی سرمایه و در رأس آن ایالات متحده، چالش ها و بن بست های فرساینده پیش روی استراتژی خاورمیانه ای آن، ناقص و گمراه کننده خواهد بود.

### 1- ایالات متحده، بورژوازی غرب و فرسودگی استراتژی خاورمیانه ای

برخی متفکران و نمایندگان فکری و سیاسی بورژوازی به ویژه نوع آمریکایی آنها وقتی از تغییر در معادلات خاورمیانه ای صحبت می کنند، یکر است به سراغ قطب غربی قدرت سرمایه و در رأس آن ایالات متحده آمریکا می روند!! اندر قصه افول قدرت آمریکا مرثیه سرایی می کنند. واقعی شدن کابوس جهانی دهشتناک و آکنده از جنگ و خونریزی بدون رهبری ایالات متحده را مویه می کنند!! و پایان تاریخ را به گونه ای دیگر می بینند!! کسانی مانند "والرشتاین"، از افول قدرت آمریکا در برابر چین می گویند و هرگونه تغییر در معادلات قدرت منطقه ای را پیامدهای این افول می دانند. گروهی دیگر، افرادی مانند "مرشایمر"، از چند دهه قبل، سیاست خارجی لیبرالی و آرمان گرایانه!! ایالات متحده را به باد انتقاد گرفته و با ستایش از راهبرد سیاست خارجی آمریکا در دوره ترامپ، تغییر موازنه قدرت میان سایر رژیم ها و پیشتازی ایالات متحده نسبت به چین را الگوی مطلوب خود می دانند. ترجیح بند تحلیل ها و تفاسیر همه اندیشه پردازان و استراتژیست ها، "معادله قدرت" است!! این که ایالات متحده باید هژمونی منطقه ای خود را در قالب راهبرد "تجدید موازنه" بازسازی کند!! وگرنه در رقابت با چین و روسیه قافیه را خواهد باخت. دلهره و وحشتی که این متفکران و سکانداران حاکمیت روز بورژوازی آمریکا به ویژه لایه های دوراندیش و پیشینه دار آن از افول آمریکا در سلسله مراتب قدرت و حاکمیت منطقه ای و جهانی دارند، به شدت خشم آلود، هیستریک و یادآوری نفرت ایدئولوژیک نسبت به قطب بورژوازی اردوگاهی در دوران موسوم به جنگ سرد می باشد. آنچه این متفکرین و راهبرددپردازان و طراحان اسم و رسم دار استراتژی سیاست خارجی آمریکا از

درک آن عاجز هستند این است که ایالات متحده به عنوان قطب برتر سرمایه جهانی، به دلایل معین تاریخی و تضادها درون زاد سرمایه، دیگر قادر به بازسازی موقعیت تسلط جویانه خود در سطح جهان و خاورمیانه حذفاصل سالهای فروپاشی اردوگاه تا اواخر دهه 90 میلادی نیست. سه جزء اساسی راهبرد سیاست خارجی بورژوازی آمریکا و غرب به ویژه استراتژی خاورمیانه ای آن از سالهای قبل از حمله بشریت سوز به عراق تا کنون در شرائط فرسودگی و سردرگمی حادی قرار دارد. پس از جنگ امپریالیستی دوم تا امروز، راهبرد ایالات متحده برای تسلط جویی، بلوک بندی و موازنه قوای منطقه ای و جهانی از سه جزء اصلی تشکیل می شده است.

اولاً حمله نظامی، جنگ افروزی و قتل عام جنایتکارانه یک جزء اصلی این استراتژی را تشکیل می داد. هجوم تاتاریستی به ویتنام، افغانستان و عراق و... حذفاصل دهه های 50 تا 2000 میلادی از جمله آنها بود. لشکرکشی نظامی آمریکا و متحدان در شرایطی به عنوان یک راهبرد تسلط و توسعه کاپیتالیستی حوزه های نفوذ دنبال می شد که سرزمین های مورد هجوم اولاً تحت سلطه رژیم هایی بودند که نظم نسخه پیچی ایالات متحده را در مناطق تحت کنترل خود دچار اختلال می کردند و ثانیاً به دلیل تمرکز هر چه بیشتر قدرت در دست جناح مسلط بورژوازی، هیچ بخش دیگر این طبقه مجال اپوزیسیون پردازی پیدا نمی کرد. ثالثاً اگر نه استراتژیک اما به شکلی جبری، متلاطم و تزلزل آمیز خود را مهره ای در مفصلبندی نظم قطب رقیب ایالات متحده تعریف می کردند. کشورهای تحت تسلط این رژیم های به گاه فرسودگی های قطب قدرت شرقی و تغییر در موازنه قوای اقتصادی و نظامی مناطق تحت نفوذ خود مورد هجوم فاتحانه آمریکا و متحدان قرار گرفتند. پیامد سقوط این رژیم های در بسیاری مواقع، سکتاریسم تعارض آلود نیروهای معارض و چالش طلب منطقه ای بود.

جزء دوم کودتاگری و جابجایی دولت هایی بود که در شرایط خاص تاریخی، دورانی که سرمایه جهانی، تسلط جویی، خودگستری و توسعه مرزهای خود را در رقابت جویی میان دو قطب غربی و اردوگاه بازتعریف می نمود، تشکیل می داد. لایه میانی بورژوازی جوامعی که در آستانه تسلط تام و تمام سرمایه داری قرار داشتند، از حاشیه نشینی در ساختار قدرت سیاسی رنج می بردند و تسلط بورژوازی منحل در قطب غربی سرمایه جهانی و توسعه مرزهای مالکیت و سهام آن از اضافه ارزش های بین المللی را مانع حیاتی گسترش حصه خود از این اضافه ارزش ها می دانستند، با بهره گیری از تشنت جبری درون بورژوازی، سرگردانی و استیصال میان چگونگی تسلط دو نوع ظاهراً متضاد اما در ماهیت همگون برنامه ریزی نظم سرمایه، در کشورهایی مانند ایران، شیلی، نیکاراگوئه، غنا و... بر موج توهم توده های کارگر این جوامع سوار می شدند. به کمک شرکاء طبقاتی منحل در نظم بورژوازی اردوگاهی، و توان بی رقیب آن در سازماندهی فراگیر و بسیج توده های کارگر، به قدرت می رسیدند. این لایه بورژوازی، تداوم قدرت را در پیگیری نوعی سیاست خارجی "ملی گرایانه"!! و کاسیکارانه نوع "موازنه منفی"!!، و تکاپوی توهم آمیز برای تسویه حساب داخلی و بین المللی با رقبای طبقاتی می دیدند اما بیشتر به چراغ دم باد می ماندند. موقعیت کشورهای محل کودتا در تقسیم کار جهانی سرمایه، نیاز عاجل روز سرمایه جهانی به گسترش مرزهای مالکیت و قدرت، به علاوه نقش تعیین کننده و برتر سرمایه های قطب غربی از یک سو و انحصار اهرم های قدرت نظامی، اقتصادی و پلیسی در دست لایه منحل در نظم غربی سرمایه در کشورهای محل کودتا، مجال تکاپو و داشتن طول عمر بیشتر را از دولت های موسوم به "ملی، لیبرال و مردمی" می گرفت. ساقط نمودن دولت های مصدق، نکرومه، آئنده و... تقویت لایه مسلط بورژوازی از سوی قطب قدرت غربی علیه لایه های رقیب و نشان دادن رژیم های میلیتاریستی و درنده پاسدار نظم نسخه پیچی آن، روال معمول کودتاگری ها بود.

جزء سوم استراتژی قطب غربی را حمایت، آموزش و پروراندن یک لایه بورژوازی کشورهایی تشکیل می داد که اگر چه مکان مهمی در حوزه پیش ریز و بازگستری سرمایه های غربی نداشتند اما در مناقشات جاری قطب بندی ها برای امریکا مهم بودند. این کشورها به واسطه سطح بالای بحران خیزی، قفل بودن توهم توده ها به یک نیروی مشخص اپوزیسیون بورژوازی، داشتن رژیم های پلیسی، متمرکز و سرکوبگر، شرائط مساعد تهاجم نظامی و کودتاگری در آنجا هموار نبود. قطب غربی سرمایه و در رأس آن ایالات متحده مدتها پیش از فروپاشی آشکار و رسمی اردوگاه با مددگیری از کلیسا و اتحادیه های کارگری همجوش با خود، همزمان با توسعه هرچه بیشتر مرزهای مالکیت و قدرت خود، دست به کار راه راه اندازی ماشین شستشوی مغزی و مهندسی افکار توده ها در این ممالک شد. بازار دمکراسی جویی!! بازتعریف کاپیتالیستی طبقه متوسط و جامعه مدنی!! ستایش لیبرالیسم!! را هر چه بیشتر داغ کرد. به کمک همین معماری شعور توده ها لایه ای از بورژوازی این کشورها را که در حاشیه ساختار قدرت سیاسی قرار داشته و ساخت پلیسی و نظامی، راه را برای تسلط آنها بر ماشین دولت و استقرار نظم سیاسی، اجتماعی، حقوقی و مدنی مطلوب و سرمایه مدار آنها می بست، فرصت داد تا توهم توده عاصی کارگر و لایه های معترض غیرکارگری را به سوی خود جلب کنند. جابجایی در ساختار قدرت کشورهایی نظیر چکسلواکی در 1989، لهستان، مجارستان موسوم به "انقلاب های مخملی" و سال ها بعد تغییرات مربوط به لیبی، تونس، یمن، مصر و... موسوم به "بهار عربی" طی سالهای 2010-2012 از آن جمله اند.

به موقعیت روز ایالات متحده و بورژوازی غرب برگردیم. موقعیتی که به دلایل معین تاریخی و حدت بحران های سرمایه جهانی و سرکشی آن در جوامع قطب غربی سرمایه، فاز دیرینه انحطاط را سمت و سوی افول در سلسله مراتب قدرت و حاکمیت سرمایه جهانی می دهد. تاریخ جنگ افروزی، کودتاگری و جابجایی های رفرمیستی در ساختار سیاسی رژیم ها منقضی گشته و ایالات متحده دیگر به شیوه سابق قادر به بازپردازی نظم نسخه پیچی خود نیست. خاورمیانه نقطه ای از جهنم سرمایه داری است که تضادهای سرکش درون آن، تسلط یک قطب سرمایه را با چالش های بیشمار مواجه می سازد. تفوق هر نیرویی در اینجا و انحلال رژیم های درنده و متضاد در نظم نسخه پیچی آن نیرو، نقش تعیین کننده در احراز حصه هرچه عظیم تر حاصل استثمار کارگران دنیا، برتری جویی و تثبیت موقعیت مسلط در سلسله مراتب قدرت جهانی دارد. آنچه متفکران و استراتژهای آمریکایی قادر به درک آن نیستند این است که نه شرائط حی و حاضر خاورمیانه با دوره ای که آمریکا قادر به نسخه پیچی نظم خاورمیانه ای خود بود یکی است و نه وضعیت روز سرمایه های آمریکایی و غربی توان چالش تضادها و بلوک بندی و آرایش قوای نیروها را به شیوه سابق دارد. دستاوردهای امریکا و طیف رژیم های متحد در خاورمیانه در قیاس با همتای چینی و روسی آنها به گونه ای چشمگیر روند افول را طی کرده است. این به هیچ وجه به معنای افول کامل موقعیت قطب غربی نیست. ایالات متحده به لحاظ سودآوری سرمایه هایش، موقعیت برتر اقتصادی، استفاده از آخرین دستاوردهای دانش بشری، بدیع ترین سطوح تکنولوژی، قدرت برتر نظامی و... همچنان نقش برتر و گاه مسلط در بسیاری حوزه های خودگستری و انباشت سرمایه دارد. اما نکته اینجاست که اگر روزگاری اعتلای سرمایه داری یک قطب و تحمیل نظم نسخه پیچی آن، موقعیت فائقه اش را در سلسله مراتب حاکمیت، مالکیت و قدرت جهانی رقم می زد. اکنون بحران های رو به گسترش سرمایه در فاز انحطاط و گندیدگی تعفن بار این شیوه تولید است که سرمایه های هر کشور و رژیم های پاسدار آن را به چاره جویی، قطب بندی، وحدت و افتراق یا ائتلاف و اختلاف سوق می دهد. خاورمیانه از این جهت مشتعل ترین کانون این گندیدگی و بحران هاست.

## 2-بورژوازی آمریکا و چین

ظهور قطب نیرومندی مانند چین در عرصه رقابت بین المللی درون سرمایه جهانی معضل آمریکا در حصول بیشترین سهم اضافه ارزشها را عمیقاً تشدید می کند. معضلی که بر کل محاسبات خاورمیانه ای آمریکا، چگونگی موازنه قوا، بلوک بندی ها و مصاف با رقبا تأثیر مستقیم دارد. در روزهای بعد از سقوط اردوگاه و فرو ریختن دیوار برلن، دوره ای که آمریکا و متحدان رؤیای جهان تک قطبی و نسخه پیچی نظم جهانی مبتنی بر لیبرالیسم جنگ افروز!! را تعبیر شده می دیدند. ظهور چین به کابوسی می ماند که دورنمای محاسبات منطقه ای و جهانی آمریکا را با چالش های جدید روبرو می ساخت. سرمایه داری چین با یک میلیارد نفوس طبقه کارگر با سرعت شگفت انگیزی راه ارتقاء به یک قطب غول پیکر سرمایه جهانی را طی می کرد. در شرائطی که اروپا، آمریکا، ژاپن برای دستیابی به نرخ رشدهای سالانه 2 درصدی به تمامی اشکال تشدید استثمار، سلاخی معاش توده کارگر، رقابت های سبعانه، توسل می جستند، بورژوازی با چین نرخ رشدی زیر 14 درصد را تجربه می نمود. رشد فزاینده تراز بازرگانی کشور در شروع قرن 21، گسترش پرشتاب سرمایه گذاریهای مستقیم آن در جهان از جمله در کشورهای عضو اتحادیه اروپا، امریکای شمالی، امریکای لاتین، افریقا، دولت و همه مراکز برنامه ریزی استراتژیک آمریکا را غرق تشویش ساخت. موازنه تجاری چین با دنیا در فاصله میان سالهای 2011 تا 2021 از 154 میلیارد و 900 میلیون دلار با روند مستمرا مثبت و بدون افت منفی یا سیر نزولی، به 259 میلیارد دلار در 2013 رسیده است. در 2015 تا بالای 593 میلیارد دلار افزایش یافته است. در 2015 تا 2020 به رغم نرخ رشد طلائی سالانه تحت تأثیر آنچه تلاش برابرتقاء مصرف داخلی نام گرفت!! شاهد کاهش این موازنه اما به گونه چشمگیری مثبت هستیم. در 2020 با عقب نشینی کرونا رشد مجدد آن آغاز و در 2021 تا مرز 677 میلیارد دلار بالا می رود. در همین دوره سرمایه های چینی به لحاظ دست اندازی به حوزه های تازه انباشت، در 5 قاره جهان رکوردهای خیره کننده ای به ثبت می رسانند. حجم صادرات سرمایه ای چین به اتحادیه اروپا که تا 2009 کمی بالاتر از 6 میلیارد دلار بود، در سال 2010 با افزایشی دو برابری به 13 میلیارد دلار نزدیک می گردد، در 2011 از 20 میلیارد دلار می گذرد، در سال 2013 رقم 40 میلیارد دلار را پشت سر می گذارد، در 2015 اوج می گیرد و به سقف 65 میلیارد می رسد، 2017 از 86 میلیارد دلار عبور می کند و بالاخره در 2019 بر ساحل 94 میلیارد دلار پهلو می گیرد. این داده ها صرفاً به سرمایه گذاری چین در صنایع و حوزه های مهم اقتصادی کشورهای عضو اتحادیه اروپا اختصاص دارند و شامل صادرات متنوع دیگر از جمله کالا - سرمایه های مورد نیاز چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی قاره نمی گردد. سود «علی بابا» در سال 2020 از سه برابر سود تراست آمازون افزون تر شده است. حجم انباشت سالانه چین در افریقا از همه قطب های دیگر بیشتر و نرخ افزایش آن پرشتاب تر است. در زمانی که غولهای اقتصادی دنیا و قطب های نیرومند سرمایه داری، پیش ریز سرمایه در حوزه تأسیسات پایه ای مورد نیاز گسترش انباشت را سودآور نمی بینند، بانکها و تراست های غول پیکر دولتی، خصوصی چین، با چشم انداز حصول سودهای مطلوب، سیرالئون و جنوب «صحرا» را هم حوزه سرمایه گذاری های عظیم کرده اند. حجم انباشت چین در همین منطقه اخیر در فاصله سال های 2007 تا 2020 از 23 میلیارد دلار آمریکا متجاوز بوده است. این رقم دو برابر کل وام هائی است که 5 کشور بزرگ جهان ایالات متحده، ژاپن، آلمان، فرانسه و انگلیس در اختیار دولت های این بخش قاره قرار داده اند. دو بانک چینی «اگزیم بانک و بانک توسعه اقتصادی» بر اساس گزارش «اندیشکده

توسعه جهانی»، فقط در فاصله ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰، بالغ بر ۵۳۳ سرمایه‌گذاری مجزا را در قلمرو ایجاد یا بسط مؤسسات پایه ای ضروری برای گسترش انباشت دستور ساخته و آماده بهره برداری نموده اند. از آمریکا به سمت اروپا پیچیم. هر سال که گذشته است شمار بسیار کثیرتری از کنسرن ها و تراست های آلمانی، ایتالیائی، فرانسوی، انگلیسی، هلندی یا ممالک دیگر قاره، با هدف کاهش هزینه تولید، بالا بردن سود، چالش شدت بحران مجبور به مصرف کالاهای نیم ساخته، مواد خام و وسائل کمکی ساخت چین شده اند. چرخه تولید و ارزش افزائی این صنایع یا کلا سرمایه اجتماعی این کشورها وسیعاً و گریزناپذیر به این تولیدات گره خورده است. این در هم رفتگی لحظه به لحظه ژرف تر و حجم صادرات چین به کل قاره هر روز بسیار بیشتر و سنگین تر از روز قبل است. هیچ اغراق نیست اگر بگوئیم که هر تلاطمی در این مبادلات عظیم رو به افزایش می تواند ضربه ای مؤثر بر کل روند بازتولید سرمایه در این کشورها باشد. چرا اروپا و آمریکا به سرعت، بازار فروش کالاهای چینی و حوزه پیش ریز سرمایه های این کشور شدند، دلایلش روشن است. کالا - سرمایه های چینی با نیروی کار شبه رایگان توده کارگرچندین صدمیلیونی این کشور با نازل ترین بها آماده فروش می شود و در شرائط و انفسای افول شتاب آلود نرخ سودها، هر تراست سرمایه داری در هر کجای جهان به ویژه سرمایه اجتماعی کشورهای دارای متوسط بالای ترکیب ارگانیک برای خرید آنها دست و پا می شکنند. خرید این کالا - سرمایه ها هزینه تولید جوامع اروپائی، امریکائی را پائین می آرد و به همان میزان بر روی افزایش حجم و نرخ سود آنها تأثیر دارد. آنچه در مورد مبادلات اقتصادی چین با اتحادیه اروپا گفته شد، به گونه گسترده تری در رابطه با آمریکا مصداق دارد. بی جهت نیست که هرچه دولتهای ایالات متحده و ممالک اروپائی تریبون های نیرومندتری برای افشاگری علیه دولت چین راه می اندازند، حجم سرمایه چینی صادر شده به این قطب ها و کالا - سرمایه های خریداری شده این دولتها برای نیاز چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی دو قاره بالا می رود.

اینکه اندیشکده های تخصصی، اطلاعاتی و تراست های عظیم مطالعات استراتژیک و تصمیم ساز در آمریکا و اروپا تا چه اندازه به موشکافی دلایل عروج چین به سطح یک قدرت رقیب و چالشگر موقعیت آنها دست زده اند، دقیقاً معلوم نیست. اما بعید است آنها قادر به کشف علل و عوامل واقعی تفوق چین در قیاس با کشورها خود شده باشند.

شیرازه الگوی "حزب کمونیست" آن بوده که اتکاء یک سویه سرمایه به افزایش بارآوری کار برای تضمین سودافزائی و خودگستری، در شرائط روز دنیا با تعارضی انفجارآمیز مواجه شده است، سرمایه داری چین باید این خطر و فرایند فورانش را زیر ذره بین آرد، در پیچ و خم تصادمات میان نیاز حیاتی به ارتقاء بارآوری کار و مخاطرات سیر صعودی متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه، تونلهائی مستعجل حفر کند که پویه پیشی گیری نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش و وقوع بحران را حتی المقدور به تعویق اندازد. راههائی که میان تولید حداکثر توسط حداقل نیروی کار در یک سو و استثمار مشدد بیشترین شمار نیروی کار در سوی دیگر، بالانس مقدور برقرار نماید. سکانداران "حزب کمونیست چین" پاشنه آشیل بورژوازی غرب در این زمینه معین را کانونی برای درس آموزی دیدند. سرمایه داران امریکائی و اروپائی بی نیاز از آناتومی اندیشوار ماجرا، در فرایند صدور سونامی وار سرمایه به اقصی نقاط عالم، به طور به خودی، با این مشکل گلاویز شدند و آن را به چالش کشیدند. وضعیت روز اما با آن زمان تفاوت فاحش داشت، دنیا از سرمایه اشباع بود، سرمایه داری کومه های محقر زنان ویتنامی، فیلیپینی، بنگالی، افغانی، افریقائی را هم کارخانه و محل پیش ریز ساخته بود، متوسط ترکیب آلی سرمایه در دنیا مشابهتی با شروع قرن بیستم حتی دهه های آخر آن نداشت. بورژوازی چین چنان وضعی را

در مقابل خود می‌دید و باید برای توسعه و تسلط طلبی اختاپوسی سرمایه اجتماعی چین دست به چاره اندیشی زد. تقلا برای ایجاد یک مفصلبندی احتمالی حتی المقدور که ارتقاء هر چه افزونتر تکنیک، افزایش بارآوری کار، بالا بردن پرشتاب اضافه ارزش نسبی، افزایش مستمر شمار کارگران مورد استثمار، تشدید فزاینده نرخ استثمار، سرکوب سیستماتیک فکری و فیزیکی طبقه کارگر، به پائین راندن سطح انتظار کارگران، کاهش افراطی هزینه تولید، افزایش غران اضافه ارزش ها، به اوج بردن قدرت رقابت سرمایه های چینی در بازار جهانی، کهکشانی ساختن سهم سرمایه اجتماعی کشور از کل اضافه ارزش های حاصل پرولتاریای بیبن المللی، همه این پدیده های بعضا همسو، بعضا متضاد و غیرقابل جمع را در درون خود به هم قفل زد. حزب کمونیست چین در این راستا کوشید و همان گونه که بالاتر گفته شد، برای دوره ای کوتاه نتایج چشمگیری به دست آورد. رشد حیرت انگیز سرمایه داری چین در دو دهه اخیر محصول به کارگیری این الگو بوده است. الگویی که یقینا به سرنوشت سایر شکلهای برنامه ریزی نظم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی سرمایه داری مواجه خواهد شد.

چین در این چند دهه بیش از نصف تجارت خارجی امریکای لاتین را به خود اختصاص داده است، نقش اول را در صدور سرمایه به قاره افریقا احراز کرده است. میزان سرمایه گذاریهایش در امریکا از حجم سرمایه های امریکائی پیش ریز شده در چین بالاتر رفته است و موازنه بازرگانی اش با امریکا مثبت، آن هم با داده های بسیار حیرت زا است. و بالاخره در خاور میانه، در نقطه ای که رخدادهای جاری آن کانون اصلی تمرکز بحث حاضر ما است، چین با سرمایه گذاریهای عظیم و حضور اقتصادی بی سابقه نقشی از همه لحاظ تعیین کننده و اثرگذار پیدا نموده است. حجم داد و ستدهای اقتصادی چین با امارات در بازه زمانی میان 2001 تا حال، سالانه %30 رشد داشته است. رقمی که طبیعتا بهت انگیز است. در این مدت بیش از یک هزار شرکت چینی در امارات مستقر شده اند. حجم مبادلات اقتصادی دو کشور که در سال 2008 زیر فشار بحران اقتصادی سراسری آن ایام، به 21 میلیارد دلار سقوط کرده بود، در 2015 از مرز یکصد میلیارد دلار گذشت. ارتش امارات که تا چند سال پیش برای خرید تسلیحات، تراست های تولید سلاح امریکائی را یگانه طرف گفتگو می‌دید اینک 12 جنگنده IL15 ساخت کمپانی چینی کاتیک را در اختیار دارد و قرار است در آینده نزدیک تعداد آنها را به 36 فروند افزایش دهد. حدود 8% نفت مورد نیاز چین نیز توسط امارات تولید و صادر می‌گردد.

ارزش مبادلات تجاری سالانه عربستان با چین از امارات افزون تر است. مبادلاتی که به نفت یا کالاهای مصرفی محدود نیست، چین یکی از کشورهای اصلی صادر کننده سرمایه به عربستان است، در حوزه های مهم اقتصادی این کشور، از جمله نفت، پتروشیمی، کشاورزی و تولید انرژی حضور وسیع و فعال دارد. عراق سومین شریک خاورمیانه ای چین به رغم فروپاشیدگی اقتصادی دیرپای خود هر سال حدود 40 میلیارد دلار با دولت و غولهای صنعتی، مالی چین داد و ستد می‌کند. ترکیه با مبادلات اقتصادی بالای 34 میلیارد و عمان بیش از 32 میلیارد شرکای بعدی چین در منطقه اند. سراسر دنیا جمهوری اسلامی را حیات خلوت اقتصادی چین می‌پندارد و این در حالی است که حجم معاملات تجاری یکایک ممالک بالا با چین از رژیم اسلامی افزون تر است، ایران در رتبه ششم قرار داد و اسرائیل با یک رده پائین تر، جایگاه هفتم را دارد. ( نقل از مقاله ای در سیمای سوسیالیسم: 2022)

صادرات امریکا به امارات در سال 2021 بالغ بر 73 میلیارد و وارداتش از این کشور کمتر از 16 میلیارد دلار بوده است. این ارقام حتی اگر با حجم بازرگانی امارات و چین در سال 2015 مقایسه شود نه بالاتر بلکه پائین تر است. در همین

سال کل معاملات تجاری عربستان و امریکا هم به رقم 90 میلیارد دلار نرسیده است. ارقام بالا را با حجم داد و ستدهای اقتصادی میان امریکا و کشورهای منطقه قیاس کنیم، عروج پرشتاب یکی و اگر نه افول اما رکود دیگری را متوجه می شویم.

### 3- روسیه و معادلات جنگ قدرت خاورمیانه

به روسیه و موقعیت این کشور در پهنه مجادلات خاورمیانه نگاه کنیم. هر چند سهم روسیه به لحاظ حجم اضافه ارزش های حاصل استثمار کارگران دنیا در قیاس با رقبای غربی و شریک چینی خود قابل قیاس نمی باشد اما در سرمایه داری، مؤلفه های دیگری هستند که موجب می شود تا موقعیت یک کشور در صحنه معادلات جنگ قدرت، توان ائتلاف پردازی، اختلال در بلوک بندی های رقیب و چالش نظم نسخه پیچی آنها، تعیین کننده باشد. سطح بالای قدرت میلیتاریستی، برخورداری از زرادخانه های عظیم هسته ای، دارا بودن عظیم ترین ذخایر انرژی، توان تولید و بازتولید، صدور و بکارگیری پیشرفته ترین تجهیزات ماهواره ای، جاسوسی و الکترونیک روسیه را در موقعیت نیرویی تعیین کننده در معادلات منطقه ای و جهانی قرار می دهد. روسیه با مالکیت 5977 کلاهی هسته ای، صدر نشین جدول کشورهای است که از این قابلیت برخوردارند. صنعت نفت روسیه یکی از بزرگترین صنایع نفت و گاز جهان می باشد. این کشور در کنار اوپک، دو قطب عمده تأمین نفت سایر کشورها می باشد. بر طبق آمار، روسیه توانسته در سال 2005 بالغ بر 151 میلیارد متر مکعب گاز طبیعی به اروپا صادر کند که به این ترتیب روسیه در صدر فهرست بزرگترین صادرکنندگان گاز در جهان قرار می گیرد. میدان های گازی روسیه با دارا بودن 23,7 درصد از ذخایر گاز طبیعی جهان، بیشترین سهم از میدان های گازی جهان را به خود اختصاص داده و بزرگترین تولیدکننده گاز در جهان به شمار می رود. بیشتر میدانی گازی روسیه در سیبری واقع شده اند که می توان آن ناحیه وسیع را به دو بخش سیبری شرقی و سیبری غربی تقسیم کرد. حدود 80 درصد ذخایر گاز طبیعی روسیه (کشف شده) در سیبری غربی متمرکز شده اند. در این منطقه 5 میدان عظیم گازی قرار دارد که هر یک بیش از 50,1 تریلیون مترمکعب گاز طبیعی در خود جای داده اند. بیشتر منابع گازی سیبری غربی استخراج شده اند ولی ناحیه سیبری شرقی تقریباً دست نخورده باقی مانده است. حدود 20 درصد سایر منابع گازی روسیه در 20 میدان بزرگ گازی پراکنده هست. شرکت گازپروم به عنوان یکی از بزرگترین شرکتهای نفتی روسیه و جهان، به تنهایی 40 درصد گاز مصرفی اروپا را تأمین می کند. طبق داده های مؤسسه GFP روسیه به لحاظ توان نظامی رتبه دوم را در سطح جهان به خود اختصاص داده است. اما داده ها این را هم تصریح می کنند که قابلیت های میلیتاریسی روسیه از جهت توان اطلاعاتی، عملیاتی کردن موثر نیروها، تعیین کنندگی عاجل در برهم زدن کفه توازن قوا به سود متحدان و تسلط بر آبراههای استراتژیک خاورمیانه و ... در بسیاری مواقع از رقبای غربی به ویژه ایالات متحده پیشی گرفته است. اگر اتحادیه اروپا، ژاپن و آمریکا به رغم جنگ و جدال های بربریت زاد سرمایه، شرط گسترش حوزه های انباشت، بازگستری سرمایه ها و کسب سهام افزون تر از اضافه ارزش های حاصل استثمار طبقه کارگر را در همپیوندی متشنت اما بهرحال قطب بندی شده در مقابل چین می بینند، نیاز روسیه و چین به همدیگر برای شکل بندی قطب رقیب بسیار بیشتر از قطب قدرت غربی و در رأس آن آمریکا است. نه فقط رژیم حاکم روسیه بلکه اپوزیسیون بورژوازی این کشور از قبیل "لیبرال دمکرات ها"، "روسیه عادل" و "حزب کمونیست" میراث دار شکست ها، تحقیر ها، واگذاری میدان ها و بسیار عقب نشینی های حقارت بار عهد یلتسین است. در جامعه ای با ویژگی هایی تاریخی، اجتماعی، ژئوپلتیکی و داشتن پیشینه وقوع عظیم ترین انقلابات قرن نوزدهمی،

شکست ها و حقارت ها در شرایطی که زمینه ها مساعد و رقبا در وضعیت انفعال یا فول قرار داشته باشند، گرایش به ارتجاعی ترین آرمان های ناسیونالیستی را تقویت و بازتولید کرده و پشتوانه تصمیم گیری های نوع پوتین و حاکمان روز روسیه می سازد. موقعیت زمینگر طبقه کارگر روسیه و انحلال توده های کارگر روس در نسخه پیچی ناسیونالیسم ارتجاعی و سلطه مدار بورژوازی نیز به تحکیم موقعیت پوتین و بورژوازی روس در تعقیب اهداف خود کمک می کند. بازپس گیری مناطقی از نوع "اوستیای جنوبی" عضوسازی در فدراسیون روسیه، ایجاد دیواری هائل میان جمهوری های سابق شوروی از قبیل ترکمنستان، تاجیکستان و قزاقستان با غرب، ائتلاف سازی های جدید و برهم زدن اتحادهای گذشته بخشی از روند احیاء موقعیت دور و دراز روسیه است. اینجاست که جنگ با اوکراین اهمیت ویژه ای پیدا کرده و همپیوندی روسیه و چین را حیاتی تر از گذشته می سازد. روسیه برای رسیدن به سطح قطب قدرت اصلی و مسلط منطقه به سرمایه اجتماعی چین و تکیه گاه اقتصادی آن نیاز مبرم دارد. در مقابل چین نیز برای هموردی با قطب قدرت غربی به میداناری روسیه و چالش استراتژی خاورمیانه ای آمریکا سخت محتاج است. روسیه بزرگترین قدرت اتمی دنیای روز است. ارتش این کشور اگر چه از لحاظ بودجه سالانه و شمار هواپیماهای نظامی یا جنگی در رتبه دوم، بعد از آمریکا قرار دارد، اما از برخی جهات و به طور مثال داشتن قریب سه میلیون و ششصد هزار نیرو، ۲۱۹۳۲ تانک جنگی یا تسلیحات دیگر در صدر همه ارتش های جنگ افروز جهان سرمایه داری است. داشتن حق وتو در شورای امنیت نظام منحصراً سرمایه و توان اثر گذاری بر چرخه بازتولید و ارزش افزایی سرمایه جهانی، روسیه را در موقعیتی قرار می دهد که در جدال با غرب قادر به فرسایش چشمگیر اروپا است. به این دلایل اوکراین مساعدترین کشور برای تشدید درگیری و تسویه حساب قطب روسیه و چین با قطب غربی سرمایه است. دهه ها است که اوکراین ستاد دخالت گری، بحران آفرینی و برنامه ریزی ناتو از سوی آمریکا و اتحادیه اروپا علیه روسیه است. کودتای موسوم به انقلاب مخملی و میدان را سرویس های اطلاعاتی و جاسوسی اروپا به کمک بخشی از بورژوازی اوکراین و نقش آفرینی احزاب نئونازی اوکراین سازمان دادند تا حقه محاصر روسیه را تنگ تر سازند. در عین حال نیمی از سکنه اوکراین به زبان روسی سخن می گویند و الحاق به فدراسیون روسیه و سرزمین پدری را راه نجات خود می دانند!! پوتین و سکانداران کرملین با محاسبه توان رقبای غربی، ضمن آنکه تصرف کامل اوکراین را از نظر دور نمی دارند اما مسأله اصلی برای بورژوازی روس، اشغال اوکراین نیست. بلکه تسلیم بدون هیچ قید و شرط رژیم زلنسکی و انصراف از همپیوندی با غرب و عضویت در ناتو راهبرد روز روسیه محسوب می شود. دورنمای جنگ اوکراین مبهم است اما آنچه می توان به روشنی دید فقر، قحطی، گرسنگی، بیماری، فلاکت، آوارگی و در یک کلام خانمانسوزی توده های کارگر اوکراینی از یک طرف و تسلط طرفین درگیر بر بخش هایی از اوکراین و در نهایت شکل گیری نوعی موازنه قوای فرساینده میلیتاریستی خواهد بود.

#### **4- بورژوازی آمریکا و متحدان منطقه ای**

کشورهای عربستان سعودی، کویت، قطر، امارات، بحرین، اردن، ترکیه، اسرائیل و مصر متحدین سنتی دهه های اخیر آمریکا در خاورمیانه و حوزه خلیج می باشند. در میان این کشورها، رژیم های حاکم در 5 کشور نخست، حضور سرنوشت ساز سیاسی، اقتصادی و میلیتاریستی جمهوری اسلامی در عراق، سوریه و لبنان را خطری بزرگ برای خود می بینند. وحشت از نقش آفرینی ها و یکه تازی های رژیم اسلامی در حدی است که آنها ایفای نقش مؤثر خویش در چارچوب استراتژی خاورمیانه ای آمریکا را به مهار توسعه طلبی ها و دست اندازی های جمهوری اسلامی توسط ایالات متحده مشروط می



سازند. جمهوری اسلامی به ویژه بعد از هجوم جنایتکارانه آمریکا به عراق و افغانستان، بیش از آنکه یک نیروی بیگانه در این کشورها قلمداد شود، یک نیروی تعیین کننده در ساختار قدرت سیاسی، اقتصادی، میلیتاریستی این کشورها به شمار می رود. رژیم با بهره گیری از چالش های روز افزون آمریکا و متحدانش و دورنمای شکست قطب غربی در تسلط جامع الاطراف سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک بر این مناطق با توسل به نوعی برنامه ریزی پیچیده و حساب شده در سه حوزه مشخص راهبردی، علیرغم برخی پاشنه آشیل ها و افت و خیزها اکنون یک نیروی اندرونی در ساختار قدرت سیاسی، اقتصادی، امنیتی، میلیتاریستی و بوروکراتیک این کشورها به حساب می آید. جمهوری اسلامی از اوایل دهه 2000 میلادی اولاً سرمایه های حاصل از استثمار توده های کارگر ایرانی را تا جایی که در توان داشت در این مناطق پیش ریز نمود. رژیم به یمن چالش هرچند کوتاه مدت بحران اقتصادی در آن سالها و دستیابی به اضافه ارزش های حاصل از بالا رفتن بی سابقه نرخ بهای نفت حتی به این نیز بسنده نکرد و حوزه های خودساخته جدیدی را برای پیش ریز سرمایه هایش به وجود آورد. ثانیاً از طریق اپوزیسیون پردازی، ائتلاف گردانی و تقویت یا به حاشیه راندن نیروهای پیشینه دار اپوزیسیون بورژوازی در جوامع مورد گفتگو خود تبدیل به بخشی از ساختار قدرت سیاسی گردید. ثالثاً با چالش نظم نسخه پیچی ایالات متحده، سازماندهی فاشیستی لومپن پرولتاریای عاصی منطقه و جهان، بدیل آفرینی و مقاومت گردانی، فرقه پردازی های ماوراء ارتجاعی سعی در فرسایش جبهه رقیب منحل در نظم قطب غربی نمود. به این دلایل کشورهای عرب حوزه خلیج را مداوماً در فضای ترس از نفوذ و تسلط جویی و یکه تازی های خود قرار می داد. در دوره ترامپ قرارداد 110 میلیارد دلاری فروش تسلیحات به عربستان نهایی شد و در دوره ریاست جمهوری بایدن نیز وزارت خارجه آمریکا از تصمیم دولت برای فروش تسلیحات نظامی به ارزش بیش از 5 میلیارد دلار به عربستان و امارات خبر داد. همچنین در اوت 2022 پنتاگون موافقت خود را با قرارداد 3 میلیارد دلاری فروش 300 موشک پاتریوت به عربستان و قرارداد 2.2 میلیارد دلاری فروش این موشک ها به امارات اعلام کرد. عربستان به لحاظ هزینه های دفاعی سالانه در سطح جهانی بعد از آمریکا و چین مقام سوم را احراز کرده است. پنج کشور مورد گفتگو با توجه به تمامی مؤلفه های مربوط به تضمین منافع خود و مخاطراتی که از سوی رژیم اسلامی ایران احساس میکنند خواستار فشار کارساز دولت آمریکا بر این رژیم بوده اند. همین جا اضافه کنیم که برخی از این ممالک مانند عربستان و قطر و امارات دیری است که دیگر با گذشته های دور خود قابل تداعی نیستند. بیش از نصف نفت و گاز صادراتی اوپک به اینها تعلق دارد. بورژوازی سه کشور مالک سهم چشمگیری از سرمایه جهانی هستند و در برخی جوامع از جمله آمریکا، انگلیس و جاهای دیگر سرمایه داران داخلی نیرومند به حساب می آیند. در میان این کشورها، قطر علی رغم برخی اختلافات و تعارضات ناشی از قرار گرفتن در بلوک رقبای رژیم ایران، یک شریک اقتصادی مهم و میانجیگر مؤثر در حل و فصل تاکتیکی اختلافات جمهوری اسلامی با رقبای عرب حوزه خلیج محسوب می شود. از سوی دیگر نیاز حاکمان روز قطر به توان نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی برای چالش مخاطرات احتمالی سرمایه های خود در منطقه همپیوندی هر دو رژیم را ضروری می سازد. در ارتباط با اسرائیل و شرائط روز دولت نژاد پرست ناتنیا هو، به این نکته باید اشاره کرد که هر سطح تکاپو و نقش آفرینی های این کشور در پهنه مجادلات جاری میان قطب های قدرت خاورمیانه، منوط به حضور فعال و بلوک پردازی میلیتاریستی آمریکا، چالش زیادت طلبی های رژیم جمهوری اسلامی و رویارویی های فرساینده نظامی میان قدرت های رقیب می باشد. در شرایط فعلی سرگردانی در استراتژی خاورمیانه ای آمریکا، دولت ائتلافی اسرائیل را با چالش بقا روبرو ساخته است. به نظر می رسد، طیف های

رقیب بورژوازی در ساختار قدرت سیاسی اسرائیل پیرامون نوع برنامه ریزی مربوط به قرار گرفتن یا اختلال در بلوک بندی های جدید بر سر دوراهی فرساینده قرار گرفته باشند. از یک طرف پذیرش بلوک بندی های جدید، افول موقعیت این کشور در صحنه تعارضات منطقه ای خصوصاً در نحوه تقابل با حزب الله لبنان، حماس و نیروهای معارض فلسطینی را در پی خواهد داشت و از طرف دیگر، تضاد با این بلوک بندی ها و آرایش قوای جدید قطب ها با توجه به شرایط روز متحدان غربی و آمریکا، اسرائیل را در برابر قطب های اصلی موازنه قوای جدید منطقه یعنی روسیه و چین قرار خواهد داد. مسأله ای که دورنمای تحمل چالش های مربوط به کاهش داد و ستدهای اقتصادی، سیاسی، دیپلوماتیک و استراتژیک با رقبای منطقه ای جمهوری اسلامی را پیش روی دولت نتانیا هو و بورژوازی اپوزیسیون اسرائیل قرار خواهد داد.

مصر در شرایط روز حلقه ی مطمئن سابق برای تحکیم زنجیره اقتدار و استیلای آمریکا در خاورمیانه نیست. در میان رژیم های مستقر در خاورمیانه و آسیای وسطی، ترکیه پاکستان و آذربایجان از جمله رژیم هایی محسوب می شوند که هر چند به لحاظ همپیوندی و شراکت با جمهوری اسلامی در طیف رژیم اسد، نوری المالکی یا حکومت ائتلافی لبنان قرار نمی گیرند اما از نقطه نظر درجه خصومت و تصادمات منطقه ای با جمهوری اسلامی نیز شباهتی به حاکمان عربستان، اردن، امارات و بحرین ندارند. ترکیه همواره در تلاش بوده است تا از مجادلات جاری منطقه بیشترین بهره را به دست آورده و در شرایط فرسودگی رقیب، پیروز سیر رخدادها باشد. در همین راستا تا مدت ها پاره ای همراهی ها با رژیم ایران را برگ برنده امتیازگیری از رقبای سعودی، اماراتی، امریکائی، اروپائی، حتی اسرائیل می کرد. با تغییر توازن قوای منطقه ای، دولت اردوغان نفع خویش را در تغییر کم یا بیش پاره ای جهت گیری ها دید. کفه ارتباط خود با اسرائیل را سنگین تر ساخت. همپیوندی محکم و نیرومند خود با آذربایجان را استوارتر و گسترده تر نمود. با این کارها تا هر کجا که توانست دولت الهام علی اف را توان یکه تازی و میداننداری داد. مشوق و پشتوانه مطمئن حمله این دولت به ارمنستان شد، پیروزی بورژوازی حاکم آذربایجان در جنگ قره باغ را سکوی قدرت سرشارتر و پرواز دوربردتر خود کرد. مانور مشترک با آذربایجان و پاکستان را بر زنجیره این تلاشها افزود. به کمک تمامی این اقدامات، جمهوری اسلامی را در موقعیتی مستأصل تر از پیش قرار داد. موقعیتی از همه لحاظ فرومانده که به جای سهم خواهی، آماده پرداخت غرامت و تحمل عقب نشینی باشد. برخلاف آنچه خیلی ها می پندارند، مشکل رژیم جمهوری اسلامی در فضای مناقشات میان ایران و آذربایجان تنها پرداخت عوارض ۱۳۰ دلاری کامیون ها در جاده سوق الجیشی، ترانزیتی گوریس – قاپان نیست. کاستن از سهم ایران در منشور حقوقی دریای خزر، اختلال در مرادوات ترانزیتی بین ایران – ارمنستان – گرجستان و اروپا، عزم جزم برای احداث کریدور ارتباط با نخجوان از طریق ارمنستان و انسداد کامل شریان های امنیتی، اطلاعاتی رژیم اسلامی در منطقه قفقاز، تحکیم روزافزون و نقشه مند پیوندهای نظامی، سیاسی، اقتصادی، استراتژیک، اطلاعاتی با رژیم اسرائیل، تجهیز ارتش و سیستم دفاعی خود به سلاحهای مدرن اسرائیلی، برنامه ریزی حساب شده و تدارک سنجیده برای حذف ایران از معبر ترانزیت چین – اروپا، طرد جمهوری اسلامی از مسیر انتقال انرژی و امکان صدور گاز به اروپا، بی مصرف ساختن خطوط مواصلاتی چاه بهار – آذربایجان غربی که هر کدام می تواند ضربه ای سهمگین بر چرخه سامان پذیری سرمایه داری ایران باشد، همه و همه برای جمهوری اسلامی مشکل زا و هراس انگیزند. نکته مهم آنست که اگر چه دولت آذربایجان در طراحی و اعمال این سیاست ها نقش مهم دارد، اما کل آنچه در این راستا انجام گرفته و در شرف انجام است طبق النعل بالنعل حاصل برنامه ریزی های مشترک و همگن این دولت با بورژوازی حاکم ترکیه است.

در همین جا گفتنی است که جمهوری اسلامی به گونه ای آگاهانه، زیوانانه و مطابق معمول عمیقاً فریبکارانه می کوشد تا نقش ترکیه را در نسخه پیچی سناریو هر چه کمرنگ تر و در عوض نقش دولت درنده اسرائیل را برجسته تر سازد. عوامفریبی آشنائی که بخش اعظم اپوزیسیون راست و چپ رژیم نیز آن را باور نموده و صدر و ذیل تحلیل های رایج خویش ساخته اند. اسرائیل مسلماً دروگر این مناقشات است و از حدت آن بیشترین بهره ها را بر می گیرد. در این شکی نیست اما جدال جاری فیما بین بورژوازی سه کشور ایران - ترکیه - آذربایجان یک تعارض سر به مهر استراتژیک بوده و هست. کشمکش عمیق و سرنوشت ساز که روز به روز متلاطم تر و جنگ آمیزتر خواهد شد. بنیاد اختلاف قطعاً اقتصادی است اما به همین دلیل هم، سلسله جنبان هارترین رقابت ها بر سر افت و خیز نقش ها در پهنه تقسیم سهام سود، قدرت، مالکیت، حاکمیت، اعمال اراده، شعاع تسلط و وزن اثرگذاریهای منطقه ای و بین المللی است. ترکیه در جایی دیگر، در مسیر ترانزیتی عراق، سوریه، لبنان نیز جمهوری اسلامی را به رغم تمامی استحکاماتی که در این کشورها دارد، عملاً زمینگیر ساخته و از حصول هدف های خود باز داشته است. دولت اردوغان مصمم و نقشه مند برای تحکیم پایه های قدرت و موقعیت خود در منطقه به فعالیت ها، ائتلاف ها، تغییر صف بندی ها دست زده است و در این راستا موفقیت زیادی به دست آورده است. قابل تعمق است که در حیطه مناقشه مورد بحث از وجود اسرائیل نیز بیشترین استفاده را برده و می برد. بر خلاف انگاره پردازی بسیاری از نیروهای اپوزیسیون، این اسرائیل نیست که محاصره خود توسط جمهوری اسلامی را با تنگ تر کردن هر چه فزاینده تر حلقه محاصره ایران در هم می شکند و خنثی می سازد، اسرائیل همان گونه که تصریح شد از این وضع سود می جوید اما زمام برنامه ریزی ها و نسخه پیچی ها در دست دولت اردوغان با اشتراک منافع عریان و سرشار بورژوازی آذربایجان است. ترکیه در طول این سال ها دامنه نفوذ خود را تا ترکمنستان بسط داده است. با دو کشور دارای منابع عظیم نفتی در شرق و غرب خزر مستحکم ترین روابط را برقرار کرده است. از عضویت در ناتو، مرادده تنگاتنگ با قطر، پیوندهای مشروط با عراق، اسرائیل، اردن، عربستان و جاهای دیگر برای سودجویانه ترین داد و ستدهای اقتصادی، سیاسی، دیپلماتیک و استراتژیک بهره گرفته است. در سال های اخیر هر چه چرخه ارزش افزائی سرمایه داری ایران زیر فشار بحران و تشدید انفجاری تحریم ها بیشتر فلج گردیده است، ترکیه به طور نسبی، در چهارچوب تضییقات ناشی از فوران بحران سراسری سرمایه جهانی، روند پیش ریز سرمایه را از افت باز داشته است، بعضاً رونق بخشیده و در همین راستا سهم خود از اضافه ارزش های بین المللی را افزایش داده است. بورژوازی ترکیه بر فراز این دستاوردها اینک خود را در موقعیتی می بیند که باید با بورژوازی و رژیم اسلامی ایران بیشترین تسویه حساب ها را به عمل آرد. سیاستهای اتخاذ کند که قدرت مستولی منطقه باشد و تمامی سهام سود و قدرت ناشی از این استیلا را نصیب خود سازد. نقش بازی در افغانستان، مانور مشترک با آذربایجان و پاکستان، کوشش برای بهبود روابط با امارات، همه و همه در این گذر انجام گرفته و می گیرند. کل این فراز و فرودها، جا به جانیها و تغییرات، حدیث روشن فرسودگی ها، فروماندگی ها، شکست ها و قهقرا رفتن های رژیم اسلامی در طول دهه اخیر است.

##### **5- موقعیت رژیم ایران در آرایش قوای جدید قطب ها**

جمهوری اسلامی از بدو شکل گیری و استخوان بندی، رژیمی متشتت و آکنده از تضادهای درونی بوده است. الگوی ساخت قدرت و حاکمیت این رژیم اگر چه الگویی متعارف نبوده است اما وجود داشته است. رژیم هایی که پویه تکوین و ساخت و

ساز خود را در شرایط استیلای دیکتاتوری و پیش از فروپاشی رژیم ماقبل خود طی می کنند، انتظارات و دورنمای لایه های مختلف اجتماعی را نیز با خود حمل می کنند. اما در عین حال هیچ برنامه مشخص سیاسی، پلتفرم اقتصادی و چشم انداز معین اجتماعی ندارند. دارای حزب یا احزاب منسجم و سازمان سیاسی مشخصی نیستند. تعارضات درونی و تشنج میان لایه ها و باندهای مختلف این رژیم ها، هرچند در پاره ای مواقع پاشنه آشیل بقای ساختار قدرت سیاسی به شمار می رود اما بر خلاف رژیم ماقبل خود، قدرت اپوزیسیون پردازی درونی را تقویت می سازد. نیروهای متضاد، لایه ها، محافل و باندهای مختلف را در موقعیتی قرار می دهد که یا می بایست برای بقای کل حاکمیت، وحدت ارگانیکی یابند یا در فضای رقابت و تسویه حساب های داخلی، رقبای ناهمگن را پالایش نمایند. رژیم یا رژیم هایی مانند جمهوری اسلامی در پویه مناقشات حاد درونی خود از ابتدای شکل گیری و استقرار تا پایان، معمولاً سه دوره مفصلبندی های مربوط ساختار قدرت سیاسی را طی می کنند. دوره اول، دوره تسویه حساب و پالایش نیروهایی است که هر چند پیشینه دارتر از لایه ها و باندهای مسلط تشکیل دهنده ساختار سیاسی، اقتصادی، امنیتی و ایدئولوژیک رژیم هستند اما در پروسه برنامه ریزی نظم سرمایه داری ایران قادر به چالش بحران های مربوط به بقای نظم سیاسی رژیم، توان بسیج لومین پروتاریا داخلی و منطقه ای، توسعه مرزهای قدرت و مالکیت و سرکوب فکری و فیزیکی جنبش توده های کارگر نیستند.

دوره دوم، زمانی است که رژیم زیر حدت فشار بحران ها درآستانه فروپاشی چرخه بازتولید سرمایه داری خود قرار دارد. لایه ای از بورژوازی در وضعیت تشنج درون حاکمیت و خطر خیزش توده های کارگر، عهده دار برنامه ریزی جدید نظم سیاسی، اجتماعی و دیپلماتیک سرمایه می گردد. رفرمیسم ضد کارگری را بر فضای افکار و باورهای بخشی وسیعی از توده ها مسلط می سازد. بساط بده و بستان با رقبا و شرکای منطقه ای به ویژه متحدان اروپایی قطب قدرت غربی سرمایه را پهن می کند. بسیار مستعجل و تزلزل آمیز قادر به مهار بحران و دفع خطر فروپاشی چرخه بازتولید سرمایه داری ایران می گردد. اما در پروسه جدال و تسویه حساب های مافیایی میان لایه های و باند مختلف رژیم، اهرم های اصلی قدرت را به سود رقبا از دست می دهد.

دوره سوم وقتی است که تجدید بحران سرمایه، خطر خیزش توده ها، تصادمات حاد منطقه ای و جهانی و فروپاشی چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی، لایه های مسلط در ساختار قدرت را به معماری یک بنای کامل الیگارشیک رهنمون می سازد. آرایش جدیدی که کل ساختار اقتصادی، سیاسی، حقوقی، بوروکراتیک، مدنی و ایدئولوژیک رژیم را در در چاچوب نظم میلیتاریستی و پلیسی مفصلبندی می نماید. سازمان های متعدد و پیچیده امنیتی و پلیسی را در موقعیت تبدیل شدن به فراساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قرار می دهد. سیویل ترین حوزه های حیات اجتماعی را میلیتاریزه و نقش و کارکرد میلیتاریستی ترین بخش های ساختار حاکمیت را ایدئولوژیک اعلام می کند!! جنگ و جدال با رقبای منطقه ای، اختلال در نظم نسخه پیچی آمریکا و متحدان، زیادت طلبی، بحران آفرینی و گسترش حتی المقدر پایه های نفوذ خود به درون مرزهای جوامع رقیب از طریق پیش ریز سرمایه های حاصل استثمار توده های کارگر ایران و جهان، برپایی انترناسیونال فاشیسم و انضمام خود به صورت یک نیروی اندرونی در ساختار قدرت سیاسی، اقتصادی و میلیتاریستی رژیم ها را جزء لاینفک این مفصلبندی و ساخت الیگارشیک می سازد. این جهت گیری، رژیم یا رژیم های مشابه جمهوری اسلامی را عموماً در دوره ای قادر به یکه تازی و اختلال افکنی در نظم قطب های قدرت رقیب می کند اما هر چه زمان می گذرد عزم دولت امریکا، متحدان و شرکا، حتی عزم بلوک های رقیب آن ها، برای چالش توسعه طلبی، زیادت خواهی،

بحران پردازی رژیم راسخ تر و احساس نیاز آنها به این چالش حیاتی تر و سترگ تر می شود. راهی که رژیم می رفت راه تأمین ثبات برای سرمایه داری ایران از طریق جنایت آمیزترین شکل سرکوب فیزیکی، فکری توده های کارگر، همراه با ایجاد بی ثباتی هر چه افزونتر در ساختار نظم سیاسی، اقتصادی کشورهای دیگر بود. جمهوری اسلامی در قلمرو دوم محدوده معینی را هم به رسمیت نمی شناخت. هر کجا می شد حتی در جوامع هم پیمان و نزدیک، به شرط امکان وارد میدان می گردید. فقط در عراق، لبنان، یمن، سوریه برای تبدیل شدن به جزء انداموار قدرت سیاسی، اقتصادی تلاش نمی نمود، تنها در عربستان، بحرین، امارات دست به کار بحران آفرینی نمی گردید، عین همین جهتگیری را در شمال افریقا، در رابطه با افغانستان، تاجیکستان، آذربایجان، سایر جمهوری های آسیائی شوروی سابق، پاکستان، هند هم دنبال می نمود. در اروپا، ایالات متحده، کانادا نیز برای کشتار مخالفان یا هر فعالیت همگن با استراتژی سهم خواهی تلاش می کرد. محصول مستقیم این کارنامه، ظهور یک اجماع حتی از قطب های رقیب و متخاصم برای مهار رژیم بود. نمونه این اجماع را در طول دو دهه اخیر در رابطه با «مسأله هسته ای» شاهد بوده و هستیم. سناریوئی کمیک و پوشالی که یکی از جنجالی ترین مناقشات جهانی شده است.

هر چه زمان گذشت عزم دولت امریکا، متحدان و شرکا، حتی عزم بلوک های رقیب آن ها، برای چالش توسعه طلبی، زیادت خواهی، بحران پردازی رژیم راسخ تر و احساس نیاز آنها به این چالش حیاتی تر و سترگ تر شد. استراتژی فاشیسم اسلامی بورژوازی، طناب داری مهلک و مرگ آور بر گردن او گردید. فاجعه بارترین تحریم های اقتصادی تاریخ بر چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران آوار شد. سیر صعودی شتابناک انباشت سرمایه اعم از داخلی و خارجی که در دهه ۷۰ حتی رکورد برنامه پنجم رژیم سلطنتی سرمایه را پشت سر نهاده بود از دولت دوم احمدی نژاد به بعد به رغم فوران انفجارگونه حجم اضافه ارزش های نفتی، با سرعت روند افت پیمود، انبوه قراردادهای چند میلیاردی ملغی شد. حوزه های متصل پارس جنوبی از بوشهر تا بندرعباس با سرشارترین منابع گاز دنیا که سیل سرمایه های غول پیکر داخلی همراه با سرمایه های چینی، فرانسوی، ایتالیائی، کره ای، ژاپنی را امکان استثمار سلاخی وار صدها هزار کارگر و دستیابی به روده های پرخروش اضافه ارزش ها را می داد، خیلی سریع شروع به خشکیدن و خالی شدن کردند. شرکت ها یکی، یکی رفتند، پروژه ها متوقف شدند، کارگران هزار، هزار اخراج گردیدند، روند انسداد انباشت به این منطقه یا کلا حوزه نفت و گاز محدود نماند. همه بخش های اقتصاد سرمایه و کل چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی اسیر بیشترین فشار، تعطیل، رکود و اخلال شد. تحریمها فقط راه پیش ریز سرمایه های دولتها یا تراستهای غول پیکر صنعتی، مالی بین المللی را سد نسبت، خردکننده تر و بدتر از آن، راه ورود روزمره تریلیون ها تومان کالا - سرمایه مورد احتیاج حتمی پویه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی را هم مسدود ساخت. کل صنعت اتوموبیل سازی، صنایع انرژی، تولید وسائل خانگی، فلزات اساسی، حمل و نقل هوائی و زمینی و غیره که بخش گردشی و استوار سرمایه ثابت خود، به ویژه اولی را از بازار جهانی خریداری می کردند، همه و همه، نیمه تعطیل شدند یا متحمل ضربه های سهمگین گردیدند. دلایل روشن بود. تحریم ها حتی اگر به شکلی و در سطحی دور زده می شدند، باز هم هزینه تولید در این عرصه ها را انفجارآمیز بالا می برد و اگر نه در همین میزان اما به گونه بسیار چشمگیری ظرفیت سودآوری آن ها را کاهش می داد. جمهوری اسلامی برای چالش و کاهش مخاطرات فاجعه بار تحریم ها دست به کار اتخاذ الگوئی خاص برای انتقال سرمایه به برخی کشورها شد، سرمایه گذاری نقشه مند در خارج با هویت غیرایرانی اما به عنوان جزء پیوسته ای از چرخه سامان پذیری سرمایه اجتماعی ایران را دستور کار

ساخت. شرکت های تولیدی، تجاری، «خدماتی» و مالی زیادی در ممالکی مانند ترکیه، امارات، عراق، آذربایجان، ارمنستان، تاجیکستان، افغانستان، پاکستان، هند، لبنان، برخی ممالک امریکای لاتین تأسیس نمود. شرکت هایی که مالکان آنها هویت بومی داشتند، با بازار جهانی داد و ستد می کردند اما جزئی از چرخه سامان پذیری سرمایه داری ایران بودند و با راهکارهای نقشه مند و حساب شده مایحتاج بازتولید این چرخه را تأمین می نمودند. این الگو به صورت اضطراری پاسخ می داد، اما هزینه های سنگینی داشت، قیمت تمام شده کالاهای داخلی را باز هم افزایش می داد و یکی از عوامل مهم فوران مستمر قیمت ها بود.

استراتژی خاورمیانه ای آمریکا و متحدانش در ارتباط با رژیم جمهوری اسلامی از بدو شکل گیری و ساخت و ساز آن حول دو محور ظاهراً متضاد اما در ماهیت همگون چرخ می خورده است. محور نخست را سیاست صبر و انتظار سکانداران حاکمیت و سیاست خارجی آمریکا برای انحلال رژیم در نظم خاورمیانه ای آن تشکیل می داد. دولت های مختلف آمریکا، پژوهشکده های فوق تخصصی و دستگاههای اطلاعاتی آن همواره امید داشته اند که رژیم در نهایت زیر فشار بحران ها، افتراق با متحدان منطقه ای و تشتت درونی در ساختار حاکمیت سیاسی به انحلال در نظم نسخه پیچی آمریکا تن می دهد. لایه های رفرمیست و غرب گرا، بخش هایی از بورژوازی که حل و فصل دیپلماتیک مناقشات و برقرار روابط اقتصادی و سیاسی با غرب حیاتی ترین استراتژی آنها است در نهایت بر ساختار قدرت سیاسی مسلط شده و معضلات خاورمیانه ای آمریکا پیرامون رژیم ایران را حل خواهند کرد. شکل گیری یک جبهه متحد و سازمان یافته در آمریکا علیه ترامپ و طیف ناسیونال- فاشیست حامی او و پائین کشیدن آنها از عرش قدرت را در همین فضا باید ملاحظه کرد. الیگارشسی مسلط در ساختار سیاسی، اقتصادی، نظامی و رسانه ای ایالات متحده، از زمان روی کار آمدن ترامپ همواره به این می اندیشیدند که تداوم قدرت ناسیونال - فاشیسم علی رغم همه فوائد حاصل از کارآمدی این لایه در دفع خطر جنبش ضد سرمایه داری توده های کارگر آمریکا و کاشتن بذر توهم ناشی از "تحقق رویاء امریکای بزرگ" در ذهن و روان توده ها، بهر حال استراتژی خاورمیانه ای این کشور به ویژه در پهنه جدال با رژیم جمهوری اسلامی و مهار آن را با اختلال جدی مواجه می سازد. آنها اطمینان داشتند که در نهایت رژیم راه تمکین را پیش خواهد گرفت. محور دوم را تشدید فشار از طریق اعمال تحریم های بی سابقه، تقویت رقبای منطقه ای، ائتلاف گردانی علیه جمهوری اسلامی، فروپاشی چرخه بازتولید و ارزش افزایی سرمایه داری ایران و فرسودگی های ناشی از چالش های مربوط به "سناریوی هسته ای" تشکیل می داد. هر دو محور با گذشت چند دهه از عمر رژیم اسلامی امروز با عظیم بن بست های روبروست. ایالات متحده علی رغم آنکه به لحاظ میزان سهم بری از اضافه ارزش های بین المللی حاصل استثمار طبقه کارگر، برخورداری از توان میلیتاریستی و قدرت جنگ افروزی، قدرت رقابت سرمایه هایش، موقعیت انحصاری در تعیین قیمت های جهانی و نرخ سود عمومی و ظرفیت انتقال بحران به خارج از مرزهای خود همچنان قطب نخست سرمایه جهانی را است اما طبقه بورژوازی این کشور به سان بورژوازی هر کشور دیگری هر چند با شعور تحجر بنیاد سرمایه، بازگشت بحران را به چشم می بیند. در عین سردرگمی و فرسودگی دامنگیر استراتژی خاورمیانه ای خود، بسیاری از حوزه تسلط و نفوذ خود در منطقه را با قواعد سودآوری و انتقال بحران های درونی سرمایه اجتماعی خود در تضاد می بیند. بنابراین عطای رژیم ایران به عنوان جزء اصلی استراتژی خاورمیانه ای خود حتی در چارچوب مذاکرات فرسایش بار و نفرت آور برجام را به لقایش می بخشد. دولتمردان ایالات متحده که با فروپاشی شوروی سابق خود را از تحمل هزینه های گزاف رویارویی با بلوک بندی نیرومند رقیب

خلاص اما سایه بحران آفرینی و توسعه طلبی فاشیسم اسلامی را بر سر خود سنگین می یافتند، اکنون خطر دوم را نیز در سطحی وسیع منتفی و در حال رفع برآورد می کنند. اگر ۱۰ سال پیش دولت اوباما از سر فروماندگی و در پشت یک بن بست استراتژیک آهنگ خروج از منطقه را ساز می کرد، اکنون بالعکس، ترامپ و بایدن نه شکست خورده و مستأصل که بگونه ای مطمئن می توانند نقش خود را به شرکا بسپارند.

## 6- سرانجام رژیم جمهوری اسلامی

اظهار نظر پیرامون سرانجام رژیم جمهوری اسلامی یا هر رژیم دیگر سرمایه، کاری دشوار است. جهان سرمایه داری پیچیده تر از آن است که بتوان به سادگی پیرامون جابجایی رژیم ها، سقوط و عروج آنها سخن گفت. با همه اینها بررسی برخی احتمالات و وقوع رخدادهای آتی می تواند برای طبقه کارگر ایران درس آموز و باشد.

بیش از 6 ماه از خیزش توده های جوان طبقه کارگر علیه رژیم می گذرد. خیزشی که با شعار مریخی "زن، زندگی، آزادی" هویت نما گردید!! شورش متهورانه، حماسی و شکوهمند جوانان طبقه کارگر علیه بربریت ها، انسان کشی ها، فقر و فلاکت ها، رنج ها، زبونی ها، حقارت ها و از هم گسیختگی های مولود سرمایه و رژیم اسلامی پاسدار آن بود. رژیم خون و کشتار اسلامی برای راه اندازی حمام خون و کشتار بیش از 700 انسان عاصی و معترض، از همه شیوه های پیشین و بدیع خود بهره برد. از راه اندازی جوخه های شکار و ترور گرفته تا ربودن انسانهای معترض و قتل آن تا مستندسازی های تهوع آور راجع به بی گناهی خود و قصور معترضان!! از همه ظرفیت های منطقه ای و بین المللی برای عبور از طوفان قهر توده ها سود جست تا امروز همچنان پابرجا برای تداوم موجودیت منحوس خود برنامه ریزی کند و در چارچوب موارنه قوای جدید قطب ها به ایفای نقش پردازد. رژیم در طول این مدت به سان تمامی عمر خود، متناسب با آرایش قوای جدید قطب ها، محوری شدن نقش چین در موازنه قوای منطقه ای، کم رنگ شدن حضور آمریکا در عراق، افغانستان، سوریه و برخی مناطق، سعی در احراز نقش با هدف کاستن از حدت فشار بحران اقتصادی، دفع خطر فروپاشی چرخه بازتولید سرمایه داری و برقراری ثبات گورستانی در درون و مجاورت مرزهای خود دارد. تجدید ارتباط با عربستان برخلاف تحلیل های روز و هیاهوی رسانه های خبری سرمایه، صرفاً نتیجه استیصال جمهوری اسلامی نیست. عربستان سعودی اگر نه بیشتر اما همسان رژیم اسلامی به حیای این ارتباط نیاز دارد. حکام سعودی و رژیم های عرب حوزه خلیج برای چند دهه، ایفای نقش خود در مفصلبندی استراتژی خاورمیانه ای آمریکا را به چالش زیادت طلبی های جمهوری اسلامی قفل کرده بودند. اکنون با جابجایی در نظم مسلط خاورمیانه ای میان آمریکا، چین و روسیه، رژیم های عرب اگر نه در حد ایران اما بهرحال از برقراری روابط و کاهش تصادم میان خود و جمهوری اسلامی استقبال هم می کنند. ارزیابی خامنه ای، سپاه پاسداران و کل ساختار قدرت از آرایش قوای جدید منطقه ای در ارتباط با بقای رژیم را در چند نکته می توان خلاصه کرد: اولاً چین و روسیه به لحاظ نوع نظم نسخه پیچی خود، تفاوت های فاحش و پایه با قطب غربی سرمایه جهانی دارند. چالش نظم آمریکا در منطقه محتاج تحمل تحریم ها و برنامه ریزی هزینه بار برای دور زدن آن و کاستن از فشار غرب بود. فشارهای کوبنده، سرکش و فرساینده اقتصادی، ساختار قدرت سیاسی را متأثر، متشنج و با چالش های عدیده روبرو می ساخت. از دید حاکمان رژیم اسلامی، نظم نسخه پیچی ایالات متحده انحلال اقتصادی و سیاسی را همگن با یکدیگر دنبال می کرد. در حالیکه قطب بندی جدید، ضمن آنکه فشار تحریم ها را کاهش و ملزومات بازتولید و خودگستری سرمایه داری

ایران را از طریق مبادلات درون منطقه ای حل می کند!! عضویت در سوئیفت را بلاموضوع ساخته و کاری به ساختار سیاسی هم ندارد!! در شرائطی که سپاه پاسداران، خامنه ای، کل ساختار قدرت، به طور هیستریک از «آویختن افزونتر به شرق» می گویند، هم چین و هم روسیه بسیار کمتر از هر زمان دیگری راغب و نیازمند همسوئی با رژیم هستند. چین در نقش یک قطب مسلط سرمایه داری جهانی، شالوده کل مرادوات خود با جمهوری اسلامی را بر سهیم شدن هر چه غول آسایتر در اضافه ارزش های حاصل استثمار توده های کارگر ایران استوار ساخته است. سرمایه گذاری مستقیم در پرسودترین حوزه های انباشت داخلی، استفاده از تونلها و مکانیسم های سرشستی سرمایه داری برای انتقال یک بخش از کار اضافی طبقه کارگر ایران به حوزه بازتولید سرمایه های چینی در پویه داد و ستدها، خرید ارزان نفت و گاز یا نوع این مبادلات راههای مختلف این سهیم شدن هستند. سرمایه داری چین برای آنکه به این هدف ها دست یابد، مقدم بر هر چیز نیازمند خروج چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران از باتلاق بحراناها و فشار تحریم ها است. در وضعیتی که سرمایه اجتماعی کشور هر لحظه پرشتاب تر از لحظه پیش به کام بحران می غلطد، تحریمها توان توقف بحران را چند برابر و هزینه های داد و ستد با ایران را مضاعف می سازند، چین نیز چشم انداز دلپذیری در این مرادوات نمی بیند، موضوع بسیار پیچیده تر و حساس تر می گردد زمانی که گوشه چشمی به حجم مبادلات این کشور با امارات متحده عربی، عربستان سعودی، قطر، اسرائیل، ترکیه و رقبای جمهوری اسلامی در منطقه بیاندازیم. بر اساس گزارشات رسانه های مختلف از جمله روزنامه تسنیم متعلق به سپاه پاسداران که مدافع سرسخت تحریم مرادوات استراتژیک با چین است حجم کل مبادلات رژیم اسلامی با چین کمی در چند ماه گذشته بالغ بر ۱۱ میلیارد دلار بوده است، در حالی که حجم داد و ستد سالانه امارات متحده عربی با چین بر اساس گزارشات رسمی کشورها از ۱۰۰ میلیارد دلار افزون است. همین منابع می گویند که تراز بازرگانی سالانه عربستان سعودی با چین قریب ۱۷ میلیارد دلار و اسرائیل با چین بالغ بر ۱۳ میلیارد دلار است. قطر دومین تأمین کننده گاز آل - ان - جی برای چین است و روابط اقتصادی میان دو کشور مستمرا در حال افزایش می باشد. این ارقام را کنار هم قرار دهیم. ارزش کل مبادلات اقتصادی ایران و چین حتی در قیاس با همین رقبای منطقه ای جمهوری اسلامی بسیار حقیرتر از آن است که دولت چین آماده جانبداری از رژیم در پهنه کشمکش های بین المللی باشد، کاری که در گذشته نیز بر سر بزن نگاهها انجام نداده است. ماجرا در مورد ارتباط رژیم و دولت پوتین از این نیز بسیار پوشالی تر و متزلزل تر است. روسیه دیری است که در خاورمیانه و آسیای وسطی از موقعیت با قوام و کاملا رضایت بخشی برخوردار است. با عربستان، امارات، قطر، رابطه تنگاتنگی دارد، در «اوپک پلاس» به عنوان عضو بسیار مهم و تعیین کننده این پروتکل عملا نقشی نیرومند و فائق در بیشتر تصمیم گیری های اوپک احراز کرده است. در همین جا با حاکمان سعودی به اشتراک منافع چشمگیری دست یافته است. شراکتی که به تنهایی برای تعیین مکان دولت پوتین در پهنه مجادلات منطقه ای میان جمهوری اسلامی و رقبا کفاف می دهد. اما این فقط گوشه ای از کل ماجرا است. بورژوازی حاکم روس همیشه و امروز بیشتر از همه وقت همپیوند اسرائیل است. رابطه اش با ترکیه مستحکم تر از همیشه است و احتیاجش به استحکام این پیوند از همه وقت بیشتر است. اگر در جنگ سوریه به پیاده نظام سپاه پاسداران، حزب الله، خیل کثیر نیروهای سازمان یافته رژیم ایران به عنوان گوشت رایگان دم توپ نیازمند بود، اینک مدت ها است که چنین نیازی احساس نمی کند، فراتر از آن خواستار خروج رژیم از سوریه است. روسیه در این چند دهه بخشی از کارنامه خاورمیانه ای جمهوری اسلامی را نیاز بهبود هر چه بیشتر موقعیت خود در منطقه و در سطح جهانی می دیده است. به میزانی که ابعاد این نیاز کاهش یافته است، ایستادن در کنار رژیم را نیز



غیر لازم تر و منتفی تر می بیند. شاید رخدادهایی از نوع پذیرش جمهوری اسلامی در «بیمان شانگهای» یا از آن مهم تر امضای تفاهم نامه استراتژیک ۲۵ ساله ایران و چین، با آنچه در اینجا در مورد ارتباط میان رژیم و دولتهای روسیه و چین آمد مغایر به نظر آید اما به طور واقعی چنین نیست. هیچ کدام این قراردادها به صورت زمینی و حی و حاضر واجد هیچ دستاوردی برای رژیم ایران نمی باشند. این جمهوری اسلامی است که از سر استیصال خود را به دار این مرادوات آویخته است. نوع این آویزان سازی های استیصال آمیز چندش آور را می توان در قرارداد اخیر با چین برای احداث ۴۰۰۰ واحد مسکونی نیز رؤیت کرد. رژیمی که تا دیروز اجرای بیشترین پروژه های ساخت مسکن در امریکای لاتین را از مباحثات خود می دید حال، در زیر آوار عربده های اقتصاد رقابتی!! و از ژرفنای چرخه فروپاشیده بازتولید سرمایه اجتماعی، از شرکت های چینی دعوت می کند تا به حل مشکل مسکن در ایران پردازند!!!

ثانیاً رژیم های حاکم در ترکیه، مصر، شمال آفریقا، عراق، افغانستان، عربستان سعودی و شیخ نشین های حوزه خلیج بهر حال در معرض فوران جنبش های اجتماعی قرار خواهند گرفت. حضور آمریکا و متحدان اروپایی می تواند موازنه قوای سیاسی را به زیان رژیم های مستقر و به سود اپوزیسیون های سرنگونی طلب دموکراسی خواه، استقلال جو و غرب مدار تحت حمایت خود تغییر دهد، بنابراین همگرایی، رفع اختلافات و تقویت اشتراکات در چارچوب نظم چین محور خاورمیانه ای می تواند ظرفیت رژیم ها را برای رویارویی با خیزش های اجتماعی افزایش دهد.

ثالثاً تجربه ادغام در نسخه پیچی های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در دهه 90 میلادی این را تصریح می کنند که ورود کالا-سرمایه های غربی به داخل فرایند بازتولید و ارزش افزایی سرمایه را با چالش های جدی مواجه می سازد. بنابراین با تأمین سرمایه های مورد نیاز بازتولید اقتصادی از سوی چین یا به واسطه این کشور و شرکاء منطقه ای، دیگر چالشی از این جهت متوجه ساختار قدرت نخواهد شد.

رابعاً به دلیل همگن بودن ساختار قدرت سیاسی قطب ها در آرایش قوای جدید منطقه ای، مخاطرات و چالش های مربوط به انتقال قدرت داخلی به نیروهای جدید با کمترین عوارض و پیامدها روبرو خواهد بود. روسیه، چین، ترکیه و حتی اسرائیل و سایر شرکاء با محاسبه شرائط روز خود و کمک خواهند کرد تا مسأله جانشینی در ساختار قدرت سیاسی به نازل ترین سطح خود صورت گیرد. لایه های اپوزیسیون بورژوازی داخلی را در موقعیت انفعال قرار داده و اپوزیسیون بورژوازی خارج نشین و غرب مدار را از هر گونه احتمال تأثیرگذاری دور نگه دارند. در اینکه ارزیابی احتمالی حاکمان رژیم اسلامی تا چه حد چندش بار و زبونانه است حرفی نیست اما موضوع اصلی نه اینها بلکه امتیازی مهم و قدرتی است که رژیم به یمن استیصال طبقه کارگر از هر گونه جهت گیری ضد سرمایه داری از آن برخوردار است. چرا که همه چیز در اینجا تعیین تکلیف نهایی می گردد.

گزارش وزارت تعاون، کار، رفاه اجتماعی جمهوری اسلامی مندرج در رسانه «اقتصاد آنلاین»، در آمد سالانه هر خانوار از دهکهای اول تا پنجم در سال ۱۳۹۵ را به ترتیب ۷۵۲۴۲۰۰ - ۱۸۰۴۹۰۰ - ۱۷۵۷۱۷۰۰ - ۲۰۸۱۸۶۰۰ - ۲۴۱۷۰۳۰۰ تومان اعلام نموده است. حدود ۵۲ میلیون نفوس جمعیتی طبقه کارگر ایران در همین ۵ دهک قرار دارند. کاملاً روشن است که دهک های اول، دوم و سوم یا فقیرترین و مفلوک ترین دهه ها بخش اعظم جمعیت و دو دهک باقی مانده شمار کمتری از کارگران را در درون خود جای می دهد. اگر این داده ها را با دقت نسبی لازم ملحوظ داریم متوسط درآمد سالانه هر خانوار کارگری در این سال کمتر از ۱۶ میلیون تومان بوده است. برپایه آمار تقریبی حاصل از سرشماری

ها میانگین اعضای خانوار در این ۵ دهک حدود ۴ نفر است. ۵۲ میلیون جمعیت طبقه کارگر را بر ۴ تقسیم کنیم به رقم ۱۳ میلیون خانوار می‌رسیم. حال این عدد را در ۱۶ میلیون تومان متوسط مزد دریافتی یک خانوار ضرب کنیم با رقمی حدود ۲۰۸ تریلیون تومان مواجه می‌گردیم. در کنار گزارش بالا نگاهی هم به سالنامه آماری رژیم اندازیم. همه آنان که با مسائل روز دنیای سرمایه داری اندک آشنائی دارند، یک چیز را کم یا بیش می‌دانند. این که بخش بسیار مهمی از چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران به لحاظ حساب و کتاب، تراز، بیلان، محاسبات آماری بین المللی، به گونه شگفت انگیزی در هاله استتار مافیائی باندهای حاکم است. صدها تراست و هلدینگ غول پیکر صنعتی، تجاری، مالی تحت مالکیت سپاه پاسداران، آستان قدس رضوی، بنیاد مستضعفان یا نهادهای ویژه قدرت ولایت فقیه، هیچ گزارشی از ارقام کهکشانی سهم خود در اضافه ارزش های حاصل استثمار طبقه کارگر، به هیچ مؤسسه و مرجع دولتی نمی‌دهند. هیچ نهاد متعارف آماری، حسابداری از اینکه در این بنیادها، هلدینگها کدام ارقام نجومی اضافه ارزشها تولید می‌شود، این ارزش اضافهها در کجا، کدام نقطه دنیا، سرمایه گذاری می‌گردد، چگونه هزینه می‌شود یا صرف چه اموری می‌گردد؟ هیچ اطلاعاتی در هیچ سند عمومی و رسمی منتشر نمی‌کنند. با چنین وضعی و در چندین چنین سانسور، کنترل و پنهانکاری اختاپوسی بسیار مسخره است اگر بخواهیم به طور مثال مندرجات سالنامه های آماری رژیم، در مورد چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی کشور یا کوهسار عظیم اضافه ارزشهای تولید شده توسط طبقه کارگر را ملاک محاسبه قرار دهیم. با وجود همه این ها، همین سالنامه منتشره مرکز آمار می‌گوید که در سال مورد اشاره، توده های کارگر رقمی بالغ بر ۱۸۰۰ تریلیون تومان ارزش اضافی تحویل طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داده اند. این بدان معنی است که دهها میلیون کارگر از خیل کثیر زنان و مردان شاغل، تا زنان خانه دار، پیر تا جوان و کودکان کار، ایرانی، افغانی، در کشاورزی، دامداری، جنگلداری، ماهیگیری، معدن، صنعت، آب و برق، نفت و گاز، راه و ساختمان، بیمارستان، مدرسه، حمل و نقل، رستوران، هتل و نظافت یا هر کجای دیگر شب و روز، یا اضافه ارزش آفریده اند یا رود اضافه ارزش ها را در پروسه سامان پذیری به مصب تحقق رسانده و آماده تبدیل به سرمایه الحاقی نموده اند. ارقام با صدای رسا می‌گویند که حتی در تاریکی زار تهاجم کوبنده ترین تحریم ها، در شرائطی که هزینه تشکیل بخش ثابت سرمایه اعم از استوار یا گردشی سر به آسمان می‌ساید باز هم طبقه کارگر ایران با تحمل مرگبارترین نرخ استثمارها، سراسر این دوزخ وحشت و دهشت را فرش سود پهن کرده و سرمایه طبقه سرمایه دار را افزایش داده است.

### سخن آخر

سرمایه داری ایران، موقعیت آن در تقسیم کار جهانی سرمایه، مؤلفه های تعیین کننده مربوط به قدرت رقابت سرمایه هایش و درجه سهام آن از اضافه ارزش های حاصل استثمار طبقه کارگر جهانی تحت تسلط هر رژیمی با هر پلتفرم و ایدئولوژی کاپیتالیستی خواه دمکراتیک!!، مشروطه!! جمهوری لائیک!! و غیره که باشد، ساختار قدرت سیاسی سرکوبگر، میلیتاریستی و پلیسی را طلب می‌کند و در جهت گیری های منطقه ای و دیپلماتیک، راهبرد تسلط جویانه و توسعه طلبانه را دنبال خواهد کرد. های و هوی فریبکارانه، زبوانه و نفرت بار اپوزیسیون درون و برون بورژوازی حول شعار "زن، زندگی، آزادی" تنها و تنها خصلت نمای کاسبکاری ها و توهم مداری آنها در فضای استیصال طبقه کارگر از جهت گیری ضد سرمایه داری است. رژیم اسلامی طی ماهها و سالهای آتی در گرداب بحران های توفنده سرمایه داری گرفتار خواهد بود. آرایش قوای

جدید و موازنه قدرت منطقه ای درجه تأثیرگذاری بحران بر رژیم ایران را اتفاقاً افزایش خواهد داد. سرمایه داری چین در فاز انحطاط سرمایه داری جهانی، خود پایاب بسیاری بحران ها خواهد بود. هیچ دورنمای مشخصی برای رژیم اسلامی پیرامون غلبه بر بحران وجود ندارد. اینها البته به معنای فروپاشی ساختار قدرت سیاسی رژیم نیست. در شرایطی که جنبش متحد، سازمان یافته، سراسری و ضد سرمایه داری طبقه کارگر وارد میدان نشود، جمهوری اسلامی با دو وضعیت احتمالی روبرو خواهند شد. یک رویه آن است که توهم توده های کارگری و لایه های غیرکارگر به یک نیروی اپوزیسیون قفل گردیده و تا حد تغییر یا بروز تغییراتی در رژیم پیش رود.

رویه دوم اینکه ممکن است جدال لایه ها و باندهای مافیایی رژیم در ماه های آتی سمت و سوی برخی جابجایی ها در ساختار قدرت سیاسی را به خود گیرد. لایه ها و باندهایی که همپوندی کامل با نظم نسخه پیچی روسیه از جهت سیاسی، میلپاریستی و امنیتی دارند و قادر به نقش آفرینی های متناسب با استراتژی منطقه ای چین هستند، بر ساختار قدرت سیاسی مسلط خواهند شد. رقبای داخلی را تسویه کرده اما از جهت مراودات منطقه ای جبراً در شرائط تصادم با قدرت های منطقه قرار خواهند گرفت. احتمال وقوع وضعیت اخیر به لحاظ عینی شدن بیش از رویه اول است. موازنه قوای روز منطقه نیز بر تقویت این احتمال می افزاید.

تنها در یک صورت می توان به همه این احتمالات و تحلیل ها نقطه پایان نهاد. اینکه جنبش متحد، سازمان یافته و ضد سرمایه داری طبقه کارگر وارد میدان شود. سرنگونی واقعی رژیم اسلامی یا هر رژیم دیگری را جزء پیوسته کارزا ضد سرمایه داری خود سازد. تا زمانی که چنین جنبشی وارد میدان نبرد نشده است، جمهوری اسلامی مرزهای بربریت خود را هر چه بیشتر گسترش خواهد داد. دستاوردهای توده های عاصی و جنبش سرمایه مدار آنها را هیچ تر و هیچ تر خواهد کرد. بر عظمت و غول آسایی ماشین کشتار و ظرفیت انسان سوزی خود خواهد افزود و سرنوشتی هولناک و بی بدلیل در تاریخ برای ما توده های کارگر رقم خواهد زد. جنبش توده های کارگر اگر دورنمای سرنگونی رژیم اسلامی را دارد، باید آن را لحظه ای از کارزار ضد بردگی مزدی ببندد. در نطفه ای ترین شکل، شورایی سازمان یابد، شوراها را ضد سرمایه داری را برپا سازد و پیکار علیه سرمایه را دستور کار همه دقایق حیات خود گرداند.

مصطفی حدائق

آوریل 2023